



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

**C-M-C'**

**طبقه - مالتیتود - طبقه'**

**مایکل هارت**

**ترجمه‌ی: ساسان صدقی نیا**



**خرداد ۱۳۹۸**

امروز مداخله نظری در امر سازماندهی سیاسی، بدون اشاره به جنبش جلیقه زردها، بسیار دشوار است. از آنجایی که من بخشی از این جنبش نیستم و قطعاً کمتر از دیگران از آن آگاهم، تحلیلی مستقیم از آن ارائه نمی‌دهم. با این حال، این جنبش در پس‌زمینه‌اش بازتاب‌های نظری و اندیشه‌هایی را نشان می‌دهد، که من آن‌ها را دنبال می‌کنم. مسئله‌ی اصلی تئوریک برای من این است: چگونه می‌توان به‌صورت متکثر و چندگانه تصمیم گرفت و در عین حال از نظر سیاسی عمل کرد؟ تاریخ اندیشه سیاسی یا دست‌کم سنت غالب آن، به ما می‌آموزد که تنها یک حاکمیت می‌تواند تصمیم بگیرد و از نظر سیاسی عمل کند؛ یعنی پادشاه، شورا، حزب یا مردم. با این حال بر خلاف آن، جنبش‌های الهام‌بخش و قدرتمند سیاسی دهه‌های اخیر، بر کثرت خود اصرار داشته‌اند. از دیدگاه سنت غالب، این حرکات ممکن است محکوم شوند: اگر آن‌ها می‌خواهند نیروی سیاسی پایدار و موثری باشند، باید چندگانگی خود را رها کنند و به‌جای آن، سوژگی سنتی و یکپارچه را، مثلاً از طریق مکانیسم‌های نمایندگی و ساختار تصمیم‌گیری متمرکز اتخاذ کنند. اگر می‌خواهم یک آلترناتیو احتمالی را امتحان کنم، یعنی این امکان وجود دارد که یک چندگانگی سیاسی را بتوان به‌گونه‌ای تنظیم کرد که بدون نیاز به کاهش کثرت داخلی آن، موثر باشد. توجه داشته باشید که در حال حاضر، مسئله این نیست که بگوییم این کثرتی که در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم، از جمله جنبش جلیقه زردها، برای ایجاد تغییر اجتماعی کافی است؛ بلکه [موضوع] این است که آن‌ها می‌توانند آن را از طریق پروژه‌های سازماندهی شده انجام دهند.

برای بررسی این امکان، می‌خواهم دو جنبش را [به‌موازات هم] بررسی کنم: اولین جنبش که از طبقه تا مالتیتود پیش می‌رود و دومی از مالتیتود تا طبقه. این فرمول در ابتدا حرکتی پاندولی، یک رفت و برگشت ساده به‌نظر می‌رسد. اما برعکس من می‌خواهم نشان دهم که این پیشرفت نظری و سیاسی است. به این معنا که طبقه به‌عنوان نقطه‌ی شروع، همان چیزی نیست که می‌توان آن را در انتها به‌دست آورد. در حقیقت، عبور طبقه از طریق مالتیتود، معنای آن را دگرگون می‌کند. فرمول کلی سازمان‌یابی در ذهن من این است: 'C-M-C': طبقه - مالتیتود - طبقه<sup>(۱)</sup>. برای مارکس، اهمیت این فرمول در تحولات و دگرگونی‌هایی است که در این فرایند رخ می‌دهد. طبقه باید یک «طبقه - مالتیتود» باشد، طبقه‌ای متقاطع و اینترسکشنال.

## اولین جنبش: از طبقه تا مالتیتود

پیش از بررسی مستقیم پرسش درباره‌ی طبقه، باید اعتراف کنم که امروزه چندگانگی به افق تخیل سیاسی ما تبدیل شده است و فعالان و جنبش‌های اجتماعی این واقعیت را به‌وجود آورده‌اند. اغلب به‌ویژه از طریق رسانه‌ها، عدم‌وجود رهبری، به‌عنوان ویژگی متمایز این جنبش‌های قدرتمند معرفی شده است که از سال ۲۰۱۱ آغاز شد و دامنه آن به

شورش‌ها علیه رژیم‌های اقتدارگرا در تونس و مصر تا جنبش «جان سیاهان اهمیت دارد» (۲) در آمریکا و عبور از جنبش‌های ضدریاضت اقتصادی در یونان و اسپانیا، به جنبش اشغال وال استریت و اعتراضات پارک‌گزی ترکیه نیز می‌رسد. جنبش جلیقه زردها در بسیاری از رویکردها، کاملاً با این مجموعه تناسب دارد. با وجود اینکه تمام این جنبش‌ها، اشکال سنتی اقتدار متمرکز را رد می‌کنند، اما برای تشخیص بهتر نقاط قوت و چالش‌هایی که با آن روبرو هستند، به جای اینکه بگوییم وجه مشخصه همه‌ی آن‌ها عدم وجود رهبری است، بهتر است آن‌ها را به‌عنوان مبارزه‌های مالتیتود تشریح کنیم.

برای اینکه بتوانیم آن‌ها را به‌عنوان مبارزه‌های مالتیتود به‌شمار آوریم، باید با مفهوم مالتیتود به‌طور منفی با دو امتناعی که با آن کاملاً مرتبط هستند، مواجه شویم. امتناع از تقلیل مالتیتود به وحدت (از این رو اصرار بر کثرت درونی) و رد اصل بازنمایی (که تایید مشارکت است).

پیش از هر چیز می‌توان گفت که تقلیل آن به وحدت، آن را از جمعیت، توده و مردم متمایز می‌کند. سنت نظری دیرینه‌ای که شامل نظرات گوستاو لوبون (۳) و گابریل تارد (۴) می‌شود، بر این باور است که تفاوت‌های ظاهری که جمعیت را تشکیل می‌دهند، به شکل یکپارچه و واحدی تقلیل‌پذیر هستند. به عبارتی دقیق‌تر، جمعیت، واحد نیست، اما تفاوت‌های ظاهری آن بی‌اهمیت است. جمعیت متکثر عبارتی نادرست است. این اولین ویژگی متمایز مالتیتود را که هنوز به آن نیاز ندارم — که باید در ادامه آن را بسط دهم — به دست می‌دهد، یعنی پایداری تفاوت‌هایی که آن را تشکیل می‌دهند.

مهم‌ترین جنبه‌ی نظریه‌ی رد وحدت مربوط به جدایی مفهوم مالتیتود از مردم است. در واقع این همان ادعای توماس هابز است: مردم می‌توانند تصمیم بگیرند، می‌توانند از لحاظ سیاسی عمل کنند، چرا که یک واحد هستند؛ در حالی که مالتیتود چنین کارکردی ندارد، زیرا متکثر است. نظریه‌های اخیر درباره‌ی پوپولیسم و تقدم سیاسی مردم، مانند آرای ارنستو لاکلائو، شاید بیشتر به بحث ما مربوط باشند. به‌واقع از نظر لاکلائو عرصه اجتماعی اساساً ناهمگون است و این یعنی یک سوژه‌ی اجتماعی یکپارچه مانند کارگر صنعتی وجود ندارد که بتواند به نمایندگی یا با رمزگذاری سایر سوژه‌های اجتماعی، صحبت کند. در این باره از جهاتی دیگر پیوند عمیقی بین نظریه‌ی لاکلائو و مفهوم موردنظر ما از مالتیتود وجود دارد. اما با وجود تصدیق این ناهمگونی، لاکلائو می‌پندارد که سیاست به‌صورت واقعی آغاز نمی‌شود مگر با برساختن مردم تحت نظارت یک محور هژمونیک. بنابراین پوپولیسم که در اینجا به‌عنوان ساخت‌وساز مردم شناخته می‌شود، از سوی لاکلائو به‌عنوان پایه و اساس ناگزیر تحقق سیاست ارائه شده است. استدلال و جهت‌گیری‌های سیاسی هابز و لاکلائو قطعاً بسیار متفاوت هستند، اما هر دوی آن‌ها چالش مشابهی در برابر مفهوم مالتیتود ایجاد می‌کنند: آیا ممکن است مالتیتود قادر به تصمیم‌گیری باشد و در نتیجه به‌صورت سیاسی اقدام کند، بدون آنکه به یک امر واحد تقلیل یابد؟

این دو تقابل مفهومی — اینکه مالتیتود در یک طرف با جمعیت یا با دگر یعنی مردم همپوشانی ندارد — می‌تواند منجر به دو خطری شوند که مبارزات مالتیتود همیشه با آن روبرو است، و این از جمله مواردی است که امروز شاهد آن هستیم. خطر نخست این است که مالتیتود به‌سادگی به یک جمعیت تبدیل شود که قادر به سازمان‌دهی فرآیندهای تصمیم‌گیری و اقدامات سیاسی نیست و در اثر ناکارآمدی یا دستکاری نیروهای خارجی سقوط می‌کند. خطر دیگر این است که جمعیت به مردم فروکاسته می‌شود یا شاید در یک حزب سیاسی جذب می‌شود و تکثر آن را متوقف کند و به یک پروژه نمایندگی ماهیتاً پوپولیستی تقلیل یابد.

اکنون باید روشن شود که جنبش از طبقه به مالتیتود، متناظر با به‌دست آوردن یک آگاهی کلی است. در چند دهه‌ی گذشته، طبقه‌ی کارگر باید از لحاظ چندگانگی و تکثر، هم‌زمان در داخل و خارج از مرزهای خود درک شود. در حقیقت این تعبیر چشم‌انداز به افول ادعاهای احزاب و نهادهای نمایندگی کارگران مربوط می‌شود. طبقه‌ی کارگر به‌عنوان یک شکل تجربی، به‌وضوح هرگز متوقف نشده است. اما ترکیب‌بندی داخلی آن تحت فشار اشکال جدید کار، شرایط کاری جدید و روابط جدید دستمزد تغییر کرده و به همین دلیل لازم است بررسی‌های جدید درباره‌ی ترکیب‌بندی طبقات انجام شود. اما مسئله‌ی مهم‌تر به نظر من این است که تفاوت میان کارگران، که همیشه وجود داشته است، در حال حاضر به شکل فزاینده‌ای از سوی اصل نمایندگی واحد رد می‌شود: تفاوت بین بخش‌های کاری، کار پرداختی و کار رایگان، کارهای پایدار و بی‌ثبات کاری، کارگران قانونی و کارگران بدون اوراق شناسایی، و نیز تفاوت‌های جنسیتی، نژادی، ملیتی، به طرق خاصی به این تفاوت‌ها در وضعیت حرفه‌ای افزوده می‌شوند. هرگونه بررسی ترکیب‌بندی طبقاتی و هر پیشنهاد برای پروژه‌های سیاسی مبتنی بر طبقه، می‌بایست به‌طور کامل شامل تجزیه و تحلیل اینترسکشالی باشد. می‌توان گفت که اگر برای طبقه یک ذات و سوژگی یکپارچه از درون تعیین کنیم یا آن را نمایانگر و بازنمایی یک کل یکپارچه بدانیم، آنگاه ما به طبقه نمی‌پردازیم؛ منظور ما مالتیتود است، در حقیقت یکی از کثرت‌های غیرقابل تقلیل آن.

مبارزه‌های کارگران و نیز مبارزه‌های ضدسرمایه‌داری باید کاملاً درهم‌پیامیزند و در همان سطح مبارزه با انواع دیگر سلطه قرار داشته باشند. یعنی مبارزات فمینیستی، مبارزه علیه نژادپرستی و بسیاری دیگر. در این معنا مفهوم مالتیتود، مفهومی بسیار نزدیک و مرتبط — و در واقع عمیقاً مدیون — تجزیه و تحلیل عمل اینترسکشالی و دستاوردهای نظریه‌ی سیاسی فمینیسم سیاه‌آمریکایی است.

به‌طور بنیادی، اینترسکشالی ماهیت پیچیده‌ی نژاد، طبقه، جنس، جنسیت و سلسله‌مراتب ملی را تأیید می‌کند و با آن دسته از تحلیل‌های سیاسی سنتی مخالف است که بر یک محور واحد تسلط تمرکز دارد؛ به آن معنا که هیچ‌یک از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی ساختارهای سلطه [به‌لحاظ منطقی] نخستین و [از نظر زمانی] مقدم نیست، برعکس، آن‌ها نسبتاً مستقل هستند، اهمیتی مشابه دارند و متشکل از یکدیگر هستند: سلطه‌ی طبقاتی هم‌زمان

وابسته است و از سلسله مراتب نژادی و جنسیتی تشکیل شده است، همان طور که سلطه‌ی نژادی به سلسله مراتب طبقاتی وابسته است. دوم اینکه به همان شیوه‌ای که ساختارهای سلطه به وسیله‌ی چندگانگی مشخص می‌شوند، سوژه‌هایی که با آن‌ها ارتباط دارند نیز چنین هستند. بنابراین اینترسکشنالیتی به معنی رد هویت و مفهوم جمعی نیست، بلکه برعکس نیازمند بازاندیشی سوژکتیویته در پرتو تکثر است.

شاید بهتر باشد رویکرد دیگری در اینجا اتخاذ کنیم و گذر از طبقه به مالتیتود را به واسطه‌ی مفهوم بی‌ثباتی به دو روش متفاوت درک کنیم. اولین مفهوم که بیشتر میان فعالان و متفکران اروپایی گسترش دارد، عمدتاً از منظر دستمزد و روابط کار است. بی‌ثبات‌کاری و تزلزل در این معنا در مقابل کار با قرارداد پایدار و تضمین شده است که در اقتصاد فوردیستی نیمه‌ی دوم قرن بیستم به عنوان یک ایده‌ی نظارتی و تنظیم کننده وجود داشت. اما واقعیت این است که روند یادشده فقط برای تعداد محدودی از کارگران و به طور کلی کارگران صنعتی مرد در کشورهای حاکم [مرکز] بود. با این وجود، در خلال چند دهه‌ی گذشته، قراردادهای پایدار و تضمین شده با قوانین حمایتی از کارگران به تدریج روبه زوال است، از جمله برای جمعیت کارگران محدودی که در بالا ذکر شد. کارگران مجبور به پذیرش بیشتر و بیشتر شرایط غیررسمی، موقت و غیرتضمین شده هستند. بدیهی است که این شرایط کار همیشه به لحاظ نژادی مشخص و متصل به دیدگاه جنسیتی خواهد بود. شرایط کاری زنان و کارگران رنگین پوست در کشورهای مرکز، بسیار سخت تر از کارگران سفیدپوست فعال در صنعت، است. اما با این وجود، بخش‌های حرفه‌ای تحت تأثیر این روند بی‌ثباتی قرار دارند، هرچند در جوانب گوناگون و با درجاتی مختلف. این تحول سازمان کار به سلاخی مرگبار در زرادخانه‌ی بزرگ نئولیبرالی تبدیل شده است.

تعبیر دیگری از بی‌ثبات‌کاری که خیلی بیشتر در ایالات متحده گسترش یافته است، مکمل مفیدی برای این دیدگاه فراهم می‌کند. در اینجا بی‌ثباتی همچون یک چالش در برابر نئولیبرالیسم عمل می‌کند، اما از چشم‌اندازی بسیار پیچیده‌تر. جودیت باتلر می‌نویسد: «شرایط سیاسی ایجاد شده که به موجب آن برخی افراد با از دست دادن شبکه‌های پشتیبانی اقتصادی و اجتماعی بیشتر از دیگران رنج می‌برند و به شکلی متفاوت در معرض جرم، خشونت و مرگ قرار می‌گیرند.» (۵) عدم قطعیت کار، بی‌شک در این تعریف گنجانده می‌شود، اما مفهوم زندگی بی‌ثبات از درک تغییرات قانونی، اقتصادی و دولتی فراتر می‌رود و تشدیدکننده‌ی شرایط وجودی بخش بزرگی از مردمی است که قبلاً وابسته بوده‌اند، مانند زنان، رنگین پوستان، همجنسگرایان، مهاجران، افراد معلول و بسیاری دیگر.

بنابراین، مفهومی از بی‌ثباتی وجود دارد که در واژگان طبقاتی، دسته‌بندی می‌شود. رویکردی که نیازمند رویکرد اینترسکشنال است و روی هم رفته، پایه‌ای محکم برای تفکر درباره‌ی مالتیتود فراهم می‌کند. جنبش از طبقه تا مالتیتود (یا از مردم تا مالتیتود)، به عنوان یک رمز عبور، بی‌فایده است، زیرا این یک عمل انجام شده است. من متوجه هستم که بسیاری افراد این گذار تاریخی از طبقه به مالتیتود را که سال‌ها شاهد آن بوده‌ایم، نوعی کاهش و از دست دادن

نیرو که منجر به افت قدرت و بزرگی سندیکاها و احزاب سیاسی کارگری شده، در نظر می‌گیرند؛ اما باید در این فرآیند به همان میزان، یک افزوده را نیز به رسمیت بشناسیم: فضیلتی به نام افزایش قدرت تجزیه و تحلیل سیاسی؛ زیرا به رسمیت شناختن کثرت ساختار سلطه به عنوان برساخت مشترک یکی از دیگر، منشور بهتری برای فهم واقعیت اجتماعی و نیز رشد کنش‌های مبارزاتی است. امروزه نمی‌توان یک پروژه‌ی سیاسی مبتنی بر طبقه داشت که مؤثر و پایدار باشد، اگر که همزمان یک پروژه‌ی فمینیستی و ضدنژادپرستی نباشد. اعتراف می‌کنم که بسیار دشوار است، اما در درون خود، پروژه‌ای بالقوه و صحیح‌تر را حمل می‌کند.

### دومین جنبش: از مالتیتود تا طبقه ' (C)

نظریه‌پردازی کثرت و به رسمیت شناختن تفاوت‌های وجودی به تنهایی کافی نیست، به‌ویژه اگر به معنی شکستگی و جدایی باشد. در واقع سازماندهی مؤثر از لحاظ سیاسی، ضروری است، و هنگامی که کثرت‌های ساده‌ای پیش می‌آید، ضرورت سازماندهی، فوریت بیشتری می‌یابد. پاسخ به پرسش اولیه‌ی من (چگونه می‌توان چندگانه تصمیم‌گیری کرد و به صورت سیاسی عمل کرد؟) با این ادعا که باید خودمان را سازمان دهیم، شاید درست باشد، اما در عین حال این پاسخ چیز زیادی برای گفتن ندارد.

به‌وضوح اعتراضی نسبت به جنبش از مالتیتود تا طبقه وجود دارد؛ چراکه تمام مزایای سیاسی که من در بالا برجسته کردم، یعنی عبور از مفهوم سیاسی امر واحد (به‌خصوص پیرامون یک محور منحصربه‌فرد: سرمایه) به چندگانگی که شامل مبارزه علیه پدرسالاری، برتری سفیدپوستان و بسیاری چیزهای دیگر است، را لغو می‌کند. با این حال، هدف من این است که مفهومی از طبقه را بسط دهم که فقط به طبقه‌ی کارگر اشاره نمی‌کند، بلکه در خودش یک کثرت است، یعنی یک صورت‌بندی سیاسی که وعده‌های مالتیتود را حفظ می‌کند.

پیش از هر چیز باید به نویسندگانی اشاره شود که از مفهوم طبقه فراتر از ارجاع آن به طبقه‌ی کارگر استفاده می‌کنند تا بتوانند سلطه‌ی نژادی و جنسیتی را به عنوان مسائل مبارزاتی مربوط به آن‌ها در نظر بگیرند؛ مثلاً، آکیله امبمبه فیلسوف کامرونی (۶)، وی روش‌های امروزی کنترل آفریقایی‌هایی را که به اروپا مهاجرت کرده‌اند از منظر «طبقه‌ی نژادی» تجزیه و تحلیل می‌کند. «در واقع بدن آفریقایی، هر فرد آفریقایی به تنهایی و همه آفریقایی‌ها یک طبقه‌ی نژادی‌اند که در حال حاضر مرز اروپا را تشکیل می‌دهند. این نوع جدید بدن انسان نه تنها پوست بدن و بدن مجرمانه‌ای برای راسیسم است بلکه مرز - بدن است، که خطی را بین آن‌هایی که ما هستند و کسانی که از ما نیستند، ترسیم می‌کند و ما می‌توانیم با مصونیت از مجازات، از آن‌ها سوءاستفاده کنیم.» (۷) واضح است که در اینجا برای امبمبه، مفهوم طبقه

به تنهایی یک طبقه‌ی اجتماعی- اقتصادی نیست. برعکس، مفهوم مدنظر او ابزاری است برای تفکر درباره‌ی تفاوت نژادی، بدون آنکه بنیانی ساده‌شده از رنگ پوست باشد، «طبقه نژادی» از ساختارها و نهادهای نژادپرستانه‌ی اروپا به وجود می‌آید. مراجعه به آرای امبمبه ما را با مفهومی بسیار توسعه‌یافته و بسیط از طبقه مواجه می‌کند که نزد کریستین دلفی (۸) در دهه ۱۹۷۰ می‌یابیم. او از مفهوم «طبقه جنسی» برای درک حاکمیت پدرسالارانه و نشان دادن پایه و اساس احتمالی مبارزه‌ی فمینیستی، استفاده می‌کند. در حالی که فمینیست‌های دیگر با استفاده از اصطلاح طبقه برای نشان دادن سلطه‌ی جنسیتی، اختلاف‌نظر دارند، مفهوم طبقه در پاسخ دلفی، بهتر از هر مفهوم دیگری، اجازه می‌دهد تا شیوه‌ای که در آن سوژه‌های اجتماعی تحت تسلط و به‌وسیله‌ی روابط سلطه تولید می‌شوند؛ درک شود. دلفی از چشم‌انداز مفهوم طبقه می‌نویسد: «ما نمی‌توانیم هر گروه را جدا از یکدیگر در نظر بگیریم، زیرا آن‌ها را رابطه‌ی سلطه متحد می‌کند... گروه‌ها قبل از برقراری روابط، تشکیل نمی‌شوند. برعکس، رابطه‌ی آن‌هاست که آن‌ها را زیر این عنوان گرد هم می‌آورد. بنابراین، مسئله‌ی کشف شیوه‌های اجتماعی و روابط اجتماعی است که تقسیم جنسیتی را می‌سازد و گروه‌هایی به نام "جنس" را به وجود می‌آورد.» (۹)

همان‌طور که گفتم، علاقه من به تحلیل امبمبه و دلفی، بیشتر برای این ایده است که مفهوم طبقه برای درک اثرات سوءاستفاده‌شده توسط روابط سلطه، مفید است و نه تنها درباره‌ی سرمایه، بلکه همچنین در درک پدرسالاری و برتری سفید نیز مفید خواهد بود، نه فقط طبقه‌ی کارگر بلکه طبقه نژادی، جنسی و غیره. علاوه بر این، اهمیت مفهوم طبقه در اینجا است که نه تنها به‌عنوان یک تاکید تحلیلی، بلکه به‌عنوان یک درخواست، پرسش سیاسی برای مبارزه با هم تحت لوای یک طبقه، به همه‌ی کسانی که تحت سلطه‌ی پدرسالاری یا سلسله‌مراتب نژادی قرار دارند، ارائه می‌شود. اما اگرچه در نهایت به رسمیت شناختن تکثر مبارزاتی گامی به جلوست، اما کافی نیست و این مشکل‌ترین عنصر در این میان است. مفهوم «طبقه - مالتیتود» یا طبقه اینترسکشنال که سعی می‌کنم آن را بسط دهم، نیازمند یک گذار اضافی برای مفصل‌بندی داخلی این سوژکتیویته‌های متفاوت در مبارزه است. (طبقه‌ی کارگر، طبقه‌ی جنسی و طبقه‌ی نژادی).

تحلیل اینترسکشنالی اغلب به نیاز مفصل‌بندی سوژکتیویته‌های تابع در مبارزات از منظر همبستگی و ائتلاف (یا اتحاد یا همگرایی) پاسخ می‌دهد. اما گاهی این استراتژی، زائد به نظر می‌رسد. مبارزه‌ی کارگران به‌علاوه‌ی مبارزه فمینیستی، به‌علاوه مبارزه علیه نژادپرستی، به‌علاوه مبارزه‌ی LGBTQI + و به‌علاوه‌ی... را در نظر بگیرید. یکی از نقاطضعف مفهوم اضافی «ائتلاف» این است که روابط همبستگی نسبت به یکدیگر خارجی باقی می‌مانند و

همبستگی خارجی در این معنا نیروی اخلاقی ندارد. در عوض، آنچه لازم است، پیوندهای داخلی همبستگی و به این معنی شیوه‌ای متفاوت از مفصل‌بندی است که از تفاسیر سنتی از مفهوم ائتلاف فراتر رود.

در اینجا این نکته‌ی اساسی — روابط داخلی همبستگی در «طبقه- مالتیتود» — را با سه مثال نظری، توضیح می‌دهم. پیش از همه [مورد] رزا لوکزامبورگ: پس از شکست قیام روسیه در سال ۱۹۰۵، لوکزامبورگ، پرولتاریای آلمان و حزب سیاسی‌اش را به‌دلیل اینکه فقط «همبستگی بین‌المللی خود را با پرولتاریای روسیه» بیان می‌کنند، موردانتقاد قرار می‌دهد. او از ابراز همدردی و حمایت آلمانی‌ها از هم‌پیمانان خود در روسیه که گویا باید همواره به شکل قدردانی و تحسین تام و تمام باشد، خودداری می‌کند. بدیهی است در انتقاد از تظاهرات همبستگی، لوکزامبورگ از این ایده دفاع نمی‌کند که آلمانی‌ها باید همدردی یا توجه کمتری به مبارزات روسیه داشته باشند. به‌عکس، به نظر او مشکل این است که بیانات مشابه همبستگی فقط یک رابطه‌ی خارجی [با آن‌ها] می‌سازد. انقلابیون آلمانی باید به این نکته پی ببرند که رویدادهای روسیه درون مبارزه‌ی خود قرار دارند یا همان‌طور که لوکزامبورگ می‌گوید، رویدادهای روسیه «یک بخش در تاریخ سیاسی و اجتماعی آن‌هاست.»

مثال دوم تئوریک من، انعکاس انتقاد لوکزامبورگ از روابط بیرونی همبستگی اما مربوط به روابط بین جنبش‌های کارگری و مبارزات فمینیستی است. در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، آیریس ماریون یانگ (۱۰)، برای مردان سوسیالیستی که همبستگی خود را با جنبش فمینیستی اعلام می‌کردند، چالشی مطرح کرد: «**سوسیالیست‌ها مبارزه علیه ستم بر زنان را به‌عنوان یک جنبه‌ی اصلی مبارزه علیه سرمایه‌داری در نظر نمی‌گیرند.**» توجه داشته باشید که آیریس یانگ نه به مردان سوسیالیست زن‌ستیز و ضدفمینیستی که حتماً تعدادشان زیاد هم بود، بلکه به هم‌تایان مردی مراجعه می‌کند که حمایت و ابراز همبستگی خود را با فمینیست‌ها اعلام کرده‌اند اما مبارزات آن‌ها را به‌عنوان متحدانی جدا از هم در نظر می‌گیرند. یانگ نیز همچون لوکزامبورگ، این اشکال همبستگی را که کافی نیست، متهم می‌کند، اما با سطح مرزهای ملی مقایسه نمی‌شود، بلکه با عطف توجه به تقسیم جنسیتی بیان می‌شود. در واقع او، مردان سوسیالیست را تشویق می‌کند تا مبارزات فمینیستی علیه پدرسالاری را به‌عنوان یک فصل در تاریخ سیاسی و اجتماعی آن‌ها تشخیص دهند. نمی‌توان ضدسرمایه‌داری بود بدون اینکه فمینیست بود.

مثال سوم، این بار به ما نزدیک‌تر است: **کینگا تیلور (۱۱)** نیز همین استدلال را در خصوص فعالان جنبش «جان سیاهان مهم است» در ایالات متحده مطرح می‌کند که اغلب به گفته‌ی او، فقط بر سلطه‌ی نژادی تمرکز دارند. تیلور از آن‌ها می‌خواهد این مسئله را به‌رسمیت بشناسند که در مبارزه‌ی خود علیه برتری سفید باید علیه سرمایه نیز مبارزه کنند. این، فقط مسئله‌ای [ساده] برای پذیرش مشارکت متحدان سفیدپوست در مبارزه و همبستگی با

جنبش‌های ضدسرمایه‌داری نیست. فعالان ضدنژادپرستی باید خود و نیز با کمک دیگران با سرمایه مبارزه کنند — البته به همین منوال، فعالان ضدسرمایه‌داری نیز باید بدانند که مبارزه علیه برتری سفید، درون مبارزه‌ی خود آنها است.

شاید پاسخ شما این باشد که بله بدون شک باید با هم مبارزه کنند؛ زیرا همه‌ی آنها در دو حوزه‌ای که قبلاً ذکر کردم، دچار تزلزل و بی‌ثباتی هستند، اما طرح چنین شباهتی کمک بزرگی نمی‌کند چرا که هر کدام راه‌های مربوط به خود را دارند. ما باید ایده‌ی چندگانگی و تکثر را حفظ کنیم؛ سلطه‌ی سرمایه‌داری همانند سلطه‌ی جنسیتی یا نژادی نیست و نمی‌توان یکی را به دیگری تقلیل داد. به جای کاهش آنها به یک چیز، پیشنهاد من نیاز به یک مفصل‌بندی بیناسوژگانی در مبارزه است.

به همین دلیل است که به نظر من، طبقه — «طبقه — مالتیتود» — به جای ائتلاف، مفهوم مناسب‌تری خواهد بود. این مفهومی از طبقه است که نه تنها از چندگانگی تشکیل شده است، بلکه نشان می‌دهد که پیوندهای درونی همبسته و متقاطع بین مبارزات به رسمیت شناخته شده است که به تعبیر رزا لوکزامبورگ «فصلی در تاریخ سیاسی و اجتماعی خود هستند.»

در اینجا حالت بیان و مفصل‌بندی آنها حالت گردهم آمدن [مجامع] آنهاست. این مفهوم تبدیل طبقه [گردهم آمدن] را «طبقه‌ی اول» می‌نامیم: به این ترتیب، به جای [همبستگی بیرونی] طبقه — مالتیتود — طبقه، جنبشی که سعی می‌کنم آن را برای نشان دادن تحولی توضیح دهم که در فرآیند خود اتفاق می‌افتد، طبقه — مالتیتود — طبقه ' یا 'C-M-C' است.

بنابراین نخستین پاسخ تئوریک به سوال اول من این است: آیا چندگانگی می‌تواند عملی سیاسی انجام دهد؟ بله. می‌تواند این کار را به عنوان طبقه‌ی اول انجام دهد، به عنوان کثرتی از درون به سمت مبارزه علیه سرمایه، پدرسالاری، برتری سفید و سایر اشکال سلطه. درست است که این پاسخی صرفاً رسمی و مفهومی است، اما شاید طرحی ممکن برای تفکر و پیش‌برنده‌ی پروژه‌های سیاسی مشابه باشد.

این یادداشت متن سخنرانی مایکل هارت در دانشگاه پاریس هفت (دیدرو) است که در تاریخ ۲۸ فوریه ۲۰۱۹ در کنفرانسی درباره جنبش جلیقه زردها ارائه شده است. با این توضیح که عبارات داخل [ ] و پانویس‌ها همگی از مترجم فارسی است. نوشته‌ی حاضر ترجمه‌ای است از متن ایتالیایی:

C-M-C': CLASSE – MOLTITUDINE – CLASSE APICE UNO که در لینک زیر قابل دسترسی است:

<http://www.euronmade.info/?p=۱۸۰۰&fbclid=IwAR۱LpGDMqYfNNHqh۴P۹VoMusesHcvhu۶IVdUVbHhxsftrdFUxhkIxIm۷c>

## پانوشته‌ها:

(۱): مایکل هارت از چرخه‌ی کالا - پول - کالا در آثار مارکس به‌عنوان استعاره‌ای برای فرآیند سوژکتیواسیون بهره می‌گیرد. در طبقه - مالتیتود - طبقه آنچه به‌عنوان نتیجه از خلال این فرآیند ظاهر می‌شود، یک تغییر در فرآیند مبارزات چندگانه است. طبقه - مالتیتود دگرگونی‌ای است که رخ می‌دهد و حاوی تکثری غیرقابل‌تقلیل و بازنمایی به/با وحدت حول امر واحد و مرکزی است و آگاهی از آن اهمیت دارد؛ دگرگونی از طبقه - مالتیتود به طبقه نیازمند سازماندهی برای همبستگی درونی و مفصل‌بندی آن‌ها بر اساس تعریف بسیط از «طبقه» در عصر نئولیبرالیسم است. این موضوع در ادامه‌ی بسط مفهوم «کار» و «بی‌ثبات‌کاری»، همچون ذهنیت، زبان، عواطف، جنسیت و... در سرمایه‌داری متاخر در آثار مایکل هارت و با همکاری آنتونیو نگری مطرح بوده است.

(۲): Black Lives Matter یا «جان سیاه‌پوستان مهم است» یک جنبش بین‌المللی است که از جامعه سیاه‌پوستان آمریکا آغاز شد و برای مقابله با خشونت و نژادپرستی علیه سیاه‌پوستان فعالیت می‌کند. این جنبش به‌صورت منظم به سازماندهی اعتراضات مردمی به کشته شدن سیاهان به دست نیروهای پلیس و نژادپرستی سازمان‌یافته در سیستم قضایی می‌پردازد. در سال‌های اخیر دامنه‌ی فعالیت‌های این جنبش به بیش از ۳۰ شعبه محلی در سراسر آمریکا گسترش یافته است. این جنبش به شکل غیرمتمرکز فعالیت می‌کند و هیچ‌گونه ساختار سلسله‌مراتبی و رسمی ندارد.

(۳): Charles-Marie Gustave Le Bon: فیلسوف، مورخ و جامعه‌شناس محافظه‌کار فرانسوی که در نظریه‌ی پوپولیسم و تکوین نظریه‌های مربوط به جمعیت و روان‌شناسی توده‌ها نقش مهمی ایفا کرد. مهم‌ترین اثر او *The Crowd: A Study of the Popular Mind* است که در سال ۱۸۹۵ منتشر شد.

(۴): Gabriel Tarde: جامعه‌شناس فرانسوی در قرن نوزدهم که به روان‌شناسی ذهنیت توده‌ها و مطالعات جمعیت می‌پرداخت. از دیگر حوزه‌های پژوهشی وی روان‌شناسی اقتصادی و اجتماعی بود. وی تحت‌تأثیر تکامل علم شیمی، مطالعات اجتماعی را بر اساس تعاملات روانشناختی کوچک در میان افراد، پیش می‌برد. در قرن بیستم برخی از نظرات وی از سوی اقتصاددانان نئولیبرال از جمله در مدرسه شیکاگو به‌کار گرفته می‌شد.

(۵): J. Butler, *L'alleanza dei corpi*, Milano, Nottetempo, ۲۰۱۷, p.۵۷

(۶): Achille Mbembe: فیلسوف سیاسی و نظریه‌پرداز اهل کامرون است. وی تحت‌تأثیر نظریات پسااستعماری و متفکرانی چون مارکس، فوکو و فرانتس فانون بود. آخرین کتاب وی اثر مهم *Politiques de l'inimitié* است که در سال ۲۰۱۶ منتشر شد.

(۷): A. Mbembe, *Vu d'Europe, l'Afrique n'est qu'un grand Bantoustan*

(۸): Christine Delphy: نویسنده، جامعه‌شناس و فمینیست فرانسوی. او بنیان‌گذار موسسه *Women's Liberation Movement* در سال ۱۹۷۰ و مجله *Nouvelles questions feminists* در سال ۱۹۸۱ به همراهی سیمون دوبوار است.

(۹): C. Delphy, *L'ennemi principal*, Paris, Syllepse, p.۲۹

(۱۰): Iris Marion Young: فمینیست، استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو و نظریه‌پرداز آمریکایی که بر ماهیت عدالت و تفاوت اجتماعی تمرکز داشت. او بر اهمیت بیرون رفتن از محیط آکادمیک برای درک انضمامی سیاست‌های تبعیض جنسیتی و طبقاتی تأکید می‌کرد.

(۱۱): Keeanga-Yamahtta Taylor: استاد و نویسنده آفریقایی‌تبار در دانشگاه پرینستون و نویسنده‌ی کتاب *From BlackLivesMatter to Black Liberation*. عمده تمرکز وی بر زندگی و تجربیات سیاه‌پوستان است.

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/pUft-UZ۹>